

# جزوه تربیت قرآنی

دانشگاه فردوسی مشهد

تابستان 92

## بسمه تعالی

خدای را سپاس که رحمت خویش را در ابر بارور کلامش انباشته و آن را به سوی زمین های مرده رانده است تا در حلقوم خشکیده هر دره‌ای به قدر عطش آن بیارد و در تن زمین مرده ای به قدر پاکیزگی اش نفوذ کند و آن را پس از مرگش زنده کند و به سایه سار "درختان پاک" بسپارد.

### تربیت و ضرورت آن:

مساله تربیت مساله ای است که تا پایان عمر انسان ضروری است و حتی اگر پدر و مادر انسان در تربیت انسانی کوشش نکرده باشد وظیفه خود اوست که برای تربیت خود قیام کند. علی (ع) می فرماید: ای مردم تربیت خود را به عهده گیرید و با تربیت رفتار و گفتار خود را تحت کنترل درآورید.<sup>۱</sup> در توضیح باید گفت که هر انسانی دارای شاکله ای است که به رفتار و گفتار او خط می دهند ولی اگر انسان شاکله اش را با اختیار خود نساخته باشد رفتار و گفتارش تحت کنترل او نخواهد بود و چه بسا افرادی را می بینیم که رفتاری از آنان سر می زند و خودشان از انجام این رفتار شرمنده می باشند این شرمندگی نشان می دهد که اختیار نفس در دست آنان نیست بلکه اختیار آنان در دست نفس است که به صورت عادت درآمده و هر جا که خواست انسان را می برد. حال در این جمله حضرت می فرماید: ممکن است دیگران برای تربیت شما کاری نکرده باشند ولی شما نباید فرصت را از دست بدهید و به بهانه این که دیر شده شانۀ از زیر بار مسئولیت خالی

کنید بلکه باید خود برای تربیت نفس قیام کنید و با تربیت نفس رفتار و گفتار خود را مهار کنید و نگذارید کارهایی که به صورت عادت درآمده انسان را به هر طرف ببرد. گذشته از بیان ضرورت تربیت از همان آغاز تا پایان زندگی کتاب بزرگ ما مسلمانان دارای روشهای تربیتی است که انسانها با سرچشمه قرار دادن آن در زندگی آنطور که شایسته آنهاست زندگی می کنند.

حضرت علی (ع) می فرمایند: "لاتترك الاجتهاد في اصلاح نفسك فانها لا يعينك عليها الا الجدة" غرر الحكم، ص 818

" لحظه ای از تلاش برای اصلاح نفس خویش کوتاهی نکن که هیچ کس تو را در این امر مهم جز خودت یاری ندهد "

اهمیت پیروی از تربیت قرآنی

بر اساس بینش صحیح در جهان بینی الهی انسان مخلوق خداوندگار عظیم جهان است (ر.ک رحمان 3/14 و نحل 4/ انسان 2/ و....) و زمان هایی گذشته است که او چیزی نبوده است تا حتی از او ذکری ویادی شود. (دهر/1) خالق حکیم بر اساس حکمت و تدبیر خویش او را به بهترین صورت و در نیکو ترین شکل خلقت آفریده. (تین 4/) و بر آفرینش خویش تبریک گفته است (مومنون 14/) پس برای شناخت این موجود عظیم هدف آفرینش چگونگی شخصیت او و نیز برنامه های زندگی دنیایی و راه به سعادت رسیدن وی کسی جز خالق نظام احسن شایستگی سخن گفتن و اظهار نظر نخواهد داشت و به طور قطع هرگونه ابراز نظر و ارائه ی طریق که از منبع و حیانی سرچشمه نگرفته باشد مبهم و دارای نواقص بسیار است چه اوست که علم اولین و آخرین را داراست و از گذشته ی دور تا آینده ی نامعلوم جهان را می داند از این روست که قرآن کریم از جانب خالق متعال کتاب هدایت انسان خدا پیشه و متقی معرفی شده است (بقره/2) و کسی را که خدا هدایت کند راه یافته ی حقیقی است (کهف/17) و هیچ روش دیگری روش جامع و کاملی نیست مگر آن که نشأت گرفته از کتاب قوانین اصلی خلقت و مطابق با واقع هستی جهان و انسان باشد و آن تنها و تنها قرآن مجید است که پروردگار عالم آن را تبیاناً لکل شیء (نحل/89) قرار داده است

## تربیت در قرآن

تعلیم و تربیت در آموزه های قرآنی از جایگاه ویژه و پایگاه بلندی برخوردار است و به عنوان اصلی ترین وظیفه ی انسان های الهی و بزرگ در اندیشه ی دینی و قرآنی، مورد توجه قرار دارد، در واقع توجه به حقیقت دینداری نشان می دهد که در واقع دین آمده است تا انسان ها را به سمت هدف مطلوبی که خداوند برای آنها ترسیم کرده پیش برد و در واقع این همان معنای تعلیم و تربیت الهی است. هر چه به آیات قرآن نگاه می کنیم و هر چه در مفاهیم دینی تأمل میکنیم درمی یابیم که مسئله ی تعلیم و تربیت به طور عمومی و به طور خاص تربیت مبتنی بر آموزه های دینی و قرآنی و حقایق الهی و ملکوتی، اصلی ترین و محوری ترین هدف در ارسال رسل، فرستادن پیامبران و آمدن کتاب های الهی و مجموعه ی تاریخ دین و دینداری است.

## مفهوم شناسی

تربیت اسلامی عنوانی است که استعمال فراوان یافته و برای نشان دادن طرح اسلام در ساختن و پرداختن انسان به کار می رود.

واژه تربیت از ریشه ی "ربو" و باب تفعیل است در این ریشه معنای زیادت و فزونی اخذ شده است و در مشتقات مختلف آن می توان این معنا را به نوعی باز یافت. مثلاً به تپه " ربوه " گفته می شود زیرا نسبت به سطح زمین بر آمده است. "ربا" نیز از آن رو که زیادتی بر اصل مال است به این نام خوانده می شود.

واژه تربیت با توجه به ریشه آن به معنی فراهم آوردن موجبات فزونی و پرورش است و از این رو به معنی تغذیه طفل به کار می رود. اما علاوه بر این، تربیت معادل تهذیب نیز استفاده شده که به معنی زدودن خصوصیات ناپسند اخلاقی است. گویا در این استعمال نظر بر آن بوده که تهذیب اخلاقی، مایه فزونی مقام و منزلت معنوی است و از این حیث می توان تهذیب را تربیت دانست

## تمثیل تربیت در قرآن

تمثیل، صورتی از اندیشیدن و شکلی از سخن گفتن است که در آن، همانندی میان دو چیز مورد نظر است. در تمثیل، می‌کوشیم ویژگی‌ها و احکام یک شیئی شناخته شده یا مأنوس را به شیئی ناشناخته یا نامأنوسی نسبت دهیم و به این طریق بشناسیم یا مأنوس کنیم.

بهره‌وری از تمثیل در نظام‌های تربیتی همواره رایج بوده و بیش‌تر در ایجاد انس ذهنی نقش داشته است

در حد اشاره سه نمونه از رایج‌ترین تمثیل‌های تربیت در قرآن را ذکر می‌کنیم

1) نمونه اول، تمثیل تربیت به "صناعت" است از صناعت درجایی سخن رفته است که خداوند با موسی (ع) در باره دوران نوزادیش سخن می‌گوید (طه/39) در این تمثیل تربیت آدمی به منزله ساختن یک شیئی در نظر گرفته شده است بنابه مقتضای این تمثیل، کار اصلی در جریان تربیت به عهده مربی است و دست او در این امر تقریباً باز است. برحسب این تصویر، تربیت هم چون ساختن یک صندلی از چوب است که در آن نجار می‌تواند هر صورتی را به چوب بدهد.

نمونه دوم، تمثیل تربیت به "رشد" یا "رویاندن" است (ابراهیم/34-35، بقره/261 و...) در این تمثیل، تربیت آدمی به منزله رویاندن یک گیاه است. در این تصویر، دست مربی، بسته‌تر از تصویر نخست است. آنچه آدمی قرار است آن بشود، در خود او به منزله قوه‌ها و استعدادها ریشه دوانده است. مربی باید بکوشد باغبان خوبی باشد و شرایط مناسب را پدید آورد. به عبارت دیگر، آدمی در این تصویر، خود رو به کمال و فعلیت دارد، کافی است راه او هموار شود و موانع از سر راهش برداشته شود.

در قرآن هر دو تمثیل "صناعت" و "رشد" یا "رویاندن" مورد توجه قرار گرفته‌اند

نمونه سوم، "تمثیل انسان به انسان" است در تمثیل صناعت انسان را به شیئی جامدی مانند می‌کنند که شکل پذیر است و در تمثیل رویاندن، به دانه‌ای نباتی که استعدادهای معینی برای فعلیت و کمال دارد. چنان که گذشت، این تمثیل‌ها از نشان دادن آن چه در جریان تربیت آدمی

می گذرد ناتواندولذا گاه لازم است نوعی "انسان وارگی" به اندام این اشیاء پوشانده شود تا بتوانند حکایت از وضع آدمی داشته باشند ، هم چون زرعی که خود را آبیاری می کند .اما گویا ترین تمثیل ها در مورد انسان ، آن هایی هستند که از جلوه های خود وی بر گرفته شده باشند .براین اساس در قرآن از تمثیل انسان به انسان بهره جسته شده است "و خداوند مثل دومرد را زده است که یکی گنگ است و کاری از دستش بر نمی آید و بار معاش و زندگی او بر دوش خواجه اش سنگینی می کند و هر جا او را روانه سازد با دست پر باز نمی گردد و آن دیگری با زبانی فصیح و بلیغ سخن می گوید و به عدل و داد فرمان می دهد و خود نیز بر راه راست و درست گام می زند (نحل 76)

چنان که پیداست در این آیه دو فرد باهم مقایسه شده اند که یکی برده زیر دست و ناتوانی است که از خود رأی دارد و نه قدرت بیانی و نه کار دانی که روزی خود را به کف آورد او ناتوان ،متکی و وابسته است دیگری فرد آزادی است که نه تنها باری به دوش دیگری نیست بلکه با توانایی خویش دیگران را نیز به مشی صحیح و عادلانه فرا می خواند .

این تمثیل نشان می دهد که جریان تربیت آدمی قائم به پایه هایی چون شناخت صحیح ،انتخاب ،عمل و مسوولیت اجتماعی آن فرد است در مقابل تربیت نیافتگی مبتنی بر پایه هایی است چون تعطیل دستگاه عقل و اراده و انتخاب و تبدیل کردن خود به پشته ای از بار که تنها باید او را بردوش کشید .

در این تمثیل نقش خود فرد علاوه بر استعداد های بالقوه و مریبان به طور قابل توجهی روشن و پررنگ می گردد.

تصویر کلی قرآن از انسان

دگرگون کردن آدمی و انگیختن تحولی در او بدون داشتن تصویر و توصیفی از وی میسر نیست .از این رو در هر نظام تربیتی ،توصیف انسان به منزله سنگ بنای آن است زیرا همه اجزای یک نظام

تربیتی از مفاهیم، تمثیل ها، اهداف، اصول، روش ها و مراحل تربیت به نحوی ناظر به وضع انسان است.

این که انسان را به کدام مقصد باید رهنمون شد، حرکت او به این مقصد چگونه است و به طور کلی انسان چگونه موجودی است و از چه وضعیت وجودی برخوردار است.

تصویر آدمی در قرآن نشان می دهد که :

1. انسان دارای روح است.

روح منشأ حیات در هستی است و در پیکر پرداخته شده آدمی، حیات انسانی ایجاد می کند. این جلوه ی روح حیاتی را پدید می آورد که میان انسان ها مشترک است. جلوه دیگری برای انسان ممکن است پیش آید این جلوه در گرو ایمان آدمی به خدا و نفوذ عمیق آن در دل اوست. با ظهور این جلوه از روح نیز حیاتی تازه در انسان نمودار می شود که از آن به حیات پاک (حیات طیبه) تعبیر شده است.<sup>۲</sup>

2. انسان دارای نفس است.

((نفس)) حاکی از شخصیت آدمی (یعنی مجموعه بدن و روحی که به آن تعلق گرفته) است و می توان از آن به ((حقیقت وجود)) انسان تعبیر کرد. به این معناست که در لحظه مرگ خطاب به آدمی گفته می شود: ((جان(نفس) از پیکر تهی کنید.))<sup>۳</sup>

3. انسان دارای فطرت است.

فطرت و الفاظ معادل آن حاکی از نوع معینی از معرفت و میل است که در ضمیر آدمی ریشه دارد؛ معرفت و میل ربوبی. یعنی همان خلقت ویژه ی انسان که در نهاد او گرایش و شهود نهفته است.

4. انسان دارای عقل است.

در لغت عرب ((عقل)) به معنای ((بند)) و ((بازداری)) است. از واژه ی متضاد عقل نیز می توان برای فهم دقیق تر آن کمک گرفت. متضاد کلمه ی عقل، در لغت عرب ((جهل)) و جهل در اصل به معنای ((عمل بدون تأمل)) یا ((عمل ناسنجیده)) است. به عبارت دیگر، همان طور که در کلمه ی عقل، مفهوم بازداری و کنترل مفید و ثمر بخش نهفته است، واژه ی جهل، حاکی از ((بی گدار به آب زدن)) است و چنین عمل غیر متفکرانه ای، عموماً به نتایجی زیان بار منجر می شود. در حد لغت، هم خود واژه ی عقل و هم واژه ی مقابل آن یعنی جهل، حاکی از آن اند که عنصر اساسی در واژه ی عقل ((بازداری)) است؛ بازداری لازم برای تأمین سنجیدگی و پختگی.

عقل به سبب کنترل و بازداری در مقام شناخت و عمل، مایه ی هدایت و راه جویی آدمی به مبدأ هستی است و این با کمترین سرمایه ی عقل، یعنی گمان نیز تا حدی قابل نیل است، لذا کسی که به این هدایت دست نیابد، از عقل ورزی بازمانده است.

#### 5. انسان دارای اراده و اختیار است

آرایش نیروهای مؤثر بر آدمی، در آیات قرآن به نحوی ترسیم شده است که هیچ یک از آن ها با انسان رابطه ی جبر و قهر ندارد. از مشیت الهی-که هیچ حول و قوه ای بدون آن ظهور نمی کند- تا ملائکه و شیاطین و تا نظام های حکومتی، فرهنگ های اجتماعی، شخصیت های برجسته ی جامعه، نظام های خانواده، توارث، هیچ یک به نحوی ترسیم و تبیین نشده اند که حاکی از مناسبتی با فرد آدمی باشند تا وی را خلع اراده کنند.

موازنه ی نیروهای مؤثر بر آدمی به نحوی نیست که جایی برای اراده و اختیار او باقی نگذارد. به میزانی که آدمی از امکان اراده و اختیار برخوردار است، به همان اندازه مسؤول اعمال خویش نیز خواهد بود.<sup>۴</sup>

#### 6. انسان دارای هویت فردی و جمعی است



توصیف انسان در قرآن، صرفاً به منزله "فرد"، فردی بریده و مجزا، انجام نپذیرفته، بلکه رابطه او با جمع و امتی که در آن زندگی می کند، به منزله وجهی اساسی از هویت او در نظر گرفته شده است.

از آن جا که آدمی، دو دسته عمل دارد (اعمال فردی و جمعی)، هویت او نیز که محصول عمل اوست، دو چهره خواهد داشت که از آن ها می توان به عنوان چهره فردی و چهره جمعی هویت آدمی یاد کرد.

اعمال فردی: اعمالی که آثار مستقیم و مشهود آن ها از حد خود فرد تجاوز نمی کند

اعمال جمعی: اعمالی که موج دارند و از حد فرد در می گذرد و او را با دیگران و دیگران را با او در پیوند می نهند. این دسته از اعمال آدمی، بستری است که هویت جمعی به تدریج در آن شکل می گیرد.

هنگامی که اعمال انسان، فردی و جمعی بود، احضار آدمیان در قیامت برای ارزیابی هویت آنان نیز فردی و جمعی خواهد بود و به دنبال آن، جزای آنان نیز، هم شأن فردی و هم شأن اجتماعی خواهد داشت. از این رو گاه در قرآن گفته می شود: "هیچکس بار دیگری را به دوش نخواهد کشید"<sup>۵</sup> (شأن فردی)، و گاه گفته می شود "باید از بارهای کسانی که ان ها را از روی نادانی گمراه کردند، به دوش کشند"<sup>۶</sup> (شأن جمعی).

7. انسان کامل موجودی مرتبط با خداست

در اندیشه ی قرآنی، میان خدا به عنوان سرچشمه ی نهایی وجود انسان و محور جهان خلقت با انسان به عنوان نماینده ی جهان هستی، رابطه ای بسیار نزدیک، دو طرفه و متقابل وجود دارد.

این ارتباط، از طرف خدا به عنوان پروردگار (رب)، متضمن همه ی تصور های وابسته به جلال و سلطه و قدرت مطلق و از سوی رحمت بی منتها، محبت و نزول نعمت های بی شمار است، و از

طرف انسان به عنوان "بنده" (عبد) متضمن دسته ای از تصورات مانند فروتنی، خضوع، عبادت و فرمانبرداری مطلق است.

انسان حقیقی جز با یاد خدا با چیز دیگر آرام نمی گیرد: "الا بذكر الله تطمئن القلوب" <sup>۷</sup>خواست های او بی نهایت است، به هر چه برسد از آن سیر و دل زده می شود، مگر آن که در آرامکده ی یاد الهی دل به قدرت بی انتها، علم بی پایان و مشیت نیک خداوند بسپرد و رضای خویش در رضای او بیند.

"یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه" (انشقاق/6)

8. انسان فناپذیر است.

به طور کلی تعهد، مسئولیت، مکلف بودن و وظیفه مندی انسان در برابر خدا به دلیل آن است که انسان موجودی است که با ابدیت پیوند خورده است (نه با ازلیت) لذا اعمال او در این دنیا، شاکله ی زندگی او در سرای دیگر را تشکیل می دهد.

در بینش قرآنی، انسان با مرگ نابود نمی شود و بعد از یک تحول بزرگ دوباره برای پاسخ گویی و رسیدن به کیفر و پاداش حاضر می شود.

در جهان بینی قرآنی انسان در برابر تمام نعمت ها و شناخت آن ها و بهره برداری صحیح از آن ها متعهد و مسؤول است. این تعهد، مسؤولیت و بازپرسی از اعمال و رفتار در مورد همه انسان ها اتاق می افتد و در قیامت خطاب می رسد که همه را نگه دارید که باید مورد سؤال قرار گیرند. "وقفوهم انهم مسؤولون" (صافات/23)

افزون بر این ویژگی های مذکور، انسان در آیات قرآن دارای دو جنبه ملکی و ملکوتی بوده و سرشت هر انسانی می تواند خاستگاه الهی و متعالی و یا منبع تمایلات طبیعی و پست باشد.

**اهداف تربیتی قرآن**

تعدادی از واژه های قرآن نشانگر اهدافی است که انسان باید به آنها دست یابد و در جهت رسیدن به آن ها گام بردارد. مهم ترین این واژه ها عبارتند از: رشد، طهارت، حیات طیبه، هدایت، عبادت، تقوی، قرب، رضوان، اقامه قسط، فلاح، تفکر و تعقل، استقلال و عزت جامعه اسلامی، تعاون، تزکیه و تهذیب و صحت، قوت و نظافت

1- این واژه ها ناظر به اهداف هستند 2- این واژه ها هم عرض نیستند  
میان اهدافی که این کلمات بیان می کنند دو گونه ارتباط برقرار است: ارتباط طولی، ارتباط عرضی.

### ارتباط عرضی اهداف

این اهداف می توانند کنار هم قرار بگیرند به عبارت دیگر نسبت به هم از نوعی استقلال برخوردارند. این دسته از اهداف ناظر به شئون مختلف انسان اند. به عنوان مثال برای نمونه ای از اهدافی که نسبت به هم ارتباط عرضی دارند میتوان به «تعاون» و «فکر و اندیشه» اشاره کرد. اولی (تعاون) هدفی ناظر به شأن اجتماعی و دومی (فکر و اندیشه) هدفی ناظر به شأن فکری است.

### ارتباط طولی اهداف

نمی توانند در کنار هم و مستقل از هم در نظر گرفته شوند بلکه هدفی در طول اهداف دیگر قرار گرفته، همواره با همه آنها همراه است. به عنوان مثال هدف «قرب» با دو هدف «تعاون» و «تفکر» ارتباط طولی دارد؛ نمی توان این دو هدف را مستقل از «قرب» فرض کرد، بلکه همواره سایه ی آن بر دو هدف مزبور قرار خواهد گرفت. این ارتباط بیان گر آن است که دو هدف تعاون و تفکر باید در مسیر رسیدن به قرب مورد تفکر قرار گیرند. پس می توان گفت «قرب» هدف نهایی و آن دو اهداف واسطی هستند. بر این اساس دو دسته هدف خواهیم داشت: اهداف واسطی و اهداف نهایی (غایی).

اهداف واسطی: اهدافی که هم عرض هم واقع می شوند.

}  
اهداف

اهداف غایی (نهایی): اهدافی که در راس اهداف دیگر قرار می گیرند.

### اهداف واسطی (عرضی)

اهدافی هستند که هم عرض هم واقع می شوند. هر یک ناظر شأن خاصی از شئون انسان است. این اهداف در کنار یکدیگر قرار می گیرند و با هم رابطه ی عرضی دارند که عبارتند از: صحت قوت و

نظافت (شأن جسمی)، تفکر و تعقل (شأن فکری)، تزکیه و تهذیب (شأن اخلاقی)، اقامه ی قسط (شأن اقتصادی)، تعاون (شأن اجتماعی)، استقلال و عزت جامعه اسلامی (شأن سیاسی).

### اهداف نهایی (طولی)

اهدافی هستند که در رأس اهداف دیگر قرار می گیرند. اختصاص به شأن معینی ندارند و همه شئون آدمی را در بر می گیرند و عبارتند از: هدایت و رشد، طهارت و حیات طیبه، تقوی، قرب و رضوان، و عبادت.

### اهداف نهایی

#### ۱- هدایت و رشد

در ارتباط با انسان هدایت در دو مرحله انجام می پذیرد: الف) نمودن ب) پیمودن راه

در این نوع هدایت (مرحله اول) راه و بی راه از هم شناسانده می شوند. این نوع هدایت شامل هدایت رسولان و هدایت نظری و هدایت فطری خواهد بود، زیرا در هر دو «نمودن» راه انجام می پذیرد.

ب) پیمودن راه

در نوع دیگر هدایت (مرحله دوم) تنها نمودن راه مد نظر نیست بلکه پیمودن راه مورد توجه قرار دارد. هادی در این معنا کسی نیست که تنها راه را نشان دهد بلکه کسی است که راه را برود و هدایت شونده را به دنبال خود ببرد. هدایت به عنوان هدف نهایی همین نوع اخیر از هدایت است، البته نیل به این هدف نهایی و دست یافتن به هدایت در این، در گروی پذیرفتن هدایت نخست است. اگر انسان بآیدن راه در آن گام گذاشت و به تکاپوی مقصد برخاست هدایت نوع دوم جلوه گرمی شود.

پس مقصود از هدایت به عنوان هدف نهایی این است که آدمی در هر مرحله از مراحل شئون خود آن مرحله را مدنظر قرار دهد و به سوی آن راه بیوید.

هرگاه انسان در شئون جسمی، فکری، اخلاقی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تن به معیارهای الهی داد خدا نیز دست او را می گیرد و او را به مقصد می رساند و این چنین است که هدایت به عنوان هدف نهایی تحقق می یابد. هدایت به عنوان هدف نهایی گاه در قرآن با واژه ی رشد بیان می

شود. رشد در فرهنگ قرآن به معنای هدایت استفاده شده است؛ مقابل آن غی (گمراهی) است. چنان که قرآن می فرماید:

”لا اکراه فی الدین ، قد تبین الرشد من الغی“ بقره 258

### طهارت و حیات طیبه

طهارت و نجاست برای اشیاء آن ها را از این حیث که موجب رغبت انسان یا کراهت او باشد مورد توجه قرار می دهد. گاه چیزی بر اشیاء عارض می شود که موجب تغییر صفات رغبت انگیز آن ها می شود. عمده ی این صفات سه چیز است: رنگ، بو، طعم. اگر هر یک از این سه ویژگی در یک جسم به نحوی تغییر کند که موجب کراهت گردد آن شیء از حیثه ی استفاده رغبت انسان خارج می شود. این معنا عمدتاً در محسوسات به کار می رود اما استعمال واژه های طهارت و نجاست در قرآن از حد محسوسات فراتر رفته و همین معنای محسوس برای امور عقلی نیز بکار رفته است. بنابراین در اسلام در همه معارف و اصول اخلاقی و احکام مسأله طهارت و نجاست استفاده می شود. در اسلام اصل توحید طهارت کبری معرفی شده است و اگر کسی به خدا شک بورزد طهارت وجودی خویش را از دست داده است. سایر معارف و احکام اسلامی نیز طهارات محسوب می شوند و به هر میزان نسبت به آن ها التزام وجود داشته باشد طهارت بیشتری در انسان حاصل می شود، طهارت به این معنای وسیع که شامل اعتقادات و اخلاق و اعمال می شود یک هدف نهایی در تربیت اسلامی است. از این هدف به عنوان حیات طیبه نیز یاد شده است. ” فَلْنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً“ نحل 97

حیات طیبه به معنی زندگی پاک است و همچون طهارت همه ی شئون انسانی را در بر می گیرد و این همان ارتباط طولی است که بین اهداف نهایی و اهداف واسطی برقرار است.

### ۲ - تقوا

تقوا از وقایه است و وقایه یعنی حفظ یک شیء از آنچه به آن آسیب می رساند. تقوا یعنی نفس تحت محافظت قرار گیرد تا به ارتکاب گناه یا خطا دچار نشود. مراتب این محافظت متفاوت است که در مرتبه اول فرد دچار لغزش می شود پس از آن بلافاصله خود را باز می یابد استغفار می کند و بر لغزش خود اصرار نمی ورزد<sup>۸</sup> (تقوا پس از لغزش). در مرتبه ی دوم محافظت هشیارانه تر است و فرد به محض وسوسه ی لغزش بر آن چیره می شود و مرتکب گناه نمی شود<sup>۹</sup> (تقوا به هنگام فکر به لغزش). در مرتبه سوم دامنه ی محافظت بسیار گسترده تر از آن است که محدود به

محافظت پس از لغزش یا پیش از لغزش شود. در این مرتبه نه تنها فکر لغزش در او راه نمی یابد بلکه به محاسبه و نظر در اعمال صالح خویش پرداخته، آنها را از حیث نقایص و عدم اخلاص مورد توجه قرار می دهد.<sup>۱۰</sup>

بلکه شخص حتی تصور گناه را نیز نمی کند و محافظت، محافظتی است در حد بازبینی و اصلاح نتایجی که فرد با پشت سر گذاشتن مراتب قبلی تقواکسب کرده است. پس تقوا در مرحله ی نخست محافظت از گناه و مبادرت به عمل صالح معنا می شود. و در مرحله پایانی و حد اعلاء تقوا به معنای محاسبه و اصلاح اعمال صالحی که در اثر تقوای نخست به دست آمده می باشد. این مرتبه نهایی از تقوا نیازمند آن است که شخص با دقت در اعمالش به محاسبه بپردازد و آنها را از حیث نقایص و عدم اخلاص مورد توجه قرار دهد و به اصلاح و جبران آنها اقدام کند.

انسان باید در تمام شئون خویش به سمت تقوایی راه بجوید که با داشتن آن بتواند اعمال خود را خالصاً برای خدا انجام دهد. به عبارتی دیگر در سرتاسر راه خدا با تقوا همراهیم و اصولاً این راه را باید با پای تقوا پیمود. از این منظر تقوا بیش تر به معبد می ماند تا منزل، پس هنگامی که از تقوا به عنوان یک هدف نهایی سخن می گوئیم مقصود مرتبه ی اعلاء آن است و الا اصل تقوا دارای پایانی نیست. تقوا باید در همه ی شئون انسان حضور داشته باشد لهذا ارتباط آن با شئون انسان ارتباط طولی است.

### ۳ - قرب و رضوان

قرب به معنای نزدیکی به خداست. در قرب انسان به خدا نزدیک می شود، اما خدا همواره به انسان نزدیک است آن هم در برترین حد نزدیکی<sup>۱۱</sup>، راز مسأله در این است که ماهیت نزدیکی و دوری انسان به خدا مربوط به توجه و عدم توجه او به خداست. «انسان در دست خداست» اگر انسان متوجه این معنا باشد نزدیکی برای او حاصل می شود و اگر متوجه نباشد، دور می شود. هر قدر توجه انسان به خدا عمیق تر و پایدارتر باشد و به هر میزان که انسان بیشتر احساس حضور

در محضر خدا را داشته باشد، قرب افزون تری ایجاد می شود. نماز برترین نوع توجه و ذکر نسبت به خداست و در خود نماز نیز، سجده به سبب اینکه بلندترین قله ی تذلل را به نمایش می گذارد بالاترین میزان قرب را فراهم می آورد.<sup>۱۲</sup> به هر حال قرب و اوج رسیدن به این مقام و همان رضوان الهی است که از اهداف تربیت است اوج قرب رضوان است و مقصود از رضوان توجه به خداست.

#### ۴ - عبادت و عبودیت

هدف غایی از خلقت انسان عبادت است.<sup>۱۳</sup> تربیت انسان باید نیل به این غایت را میسر سازد، پس عبادت هدف غایی تربیت نیز هست. عبادت چیست؟ حقیقت عبادت، عبارت از آن است که انسان خود را در برابر ربّ خویش، در مقام مملوکیت و مربوبیت قرار دهد. پس حقیقت عبادت، عبودیت است. عبودیت به این معناست که انسان خدا را رب و مالک و مدبّر خویش بگیرد. عبودیت با حرّیت (از غیر خدا) همراه است. خواه این غیر، هوای نفس باشد یا هوای خلق. حد عبودیت یکی کبر است و دیگری شرک و هر کس به این دو حد نزدیک شود، از عبودیت بیرون می رود. پس به یک معنا می توان گفت که هدف خلقت عبودیت است نه عبادت و هدف تربیت ساختن «عبد» است نه «عابد». زیرا می توان عابد بود و عبد نبود چنان که شیطان شش هزار سال عبادت کرد، اما تنها عابد بود نه عبد.

عبد کسی است که تنها و تنها، خداوند را ربّ خویش بداند و عبادت طریقی است که انسان را به این معرفت ربوبی می رساند. پس یکی از اهداف غایی تربیت، عبد ساختن انسان است. این هدف با اهداف واسطی ارتباط طولی دارد، یعنی باید سایه ی آن بر یک یک اهداف مزبور افکنده شود. اثر عبد بودن در هر یک از شئون انسان چنین آشکار می شود که در شأن جسمی و غریزی، انسان را از اتباع شهوات باز می دارد، در شأن فکری و عقلی او را بر آن می دارد که علم را عطیه الهی بداند و مایه ی خشیت از خدا؛ در شأن اخلاقی و اجتماعی، اراده و علو و برتری جویی را از او می ستاند؛ در شأن اقتصادی او را بر مالک دیدن خدا و در شأن سیاسی بر حاکم دیدن او فرامی خواند.

رابطه ی اهداف غایی با یکدیگر

بین واژگانی که بیانگر اهداف غایی هستند وحدت مصداقی برقرار است. عبودیت هدف غایی تربیت اسلامی است و غرض آن است که آدمی، عبد خدا شود. از این رو بالاترین وصفی که در قرآن برای پیامبر اکرم (ص) به کاررفته است «عبد» است.

عبد شدن به معنای خروج از دایره ی حاجتمندی نیست و اصولاً چنین خروجی برای آدمی میسر نیست، حاجتمندی ذات اوست و او همواره چنین بوده است و خواهد بود. عبد از حاجت خارج نمی شود بلکه از توهّم می رهد؛ توهّم های برخاسته از حاجتمندی است که در تب این توهّم ها، شیء بی جان را مبدأ و ملحقاً خود می بیند یا انسانی حاجتمند چون خود را متکا و مراد خویش می یابد.

با قرار گرفتن عبودیت در کانون اهداف غایی، سایر اهداف غایی، شئونی از آن را نشان می دهند و با آن، تنها اختلاف حیثی دارند. اگر عبودیت را از حیث آثاری که در وجود آدمی به بار می آورد مورد توجه قرار دهیم، می توانیم آن را حیات طیّبه و تقوا بنامیم. حیات طیّبه نوعی زیستن با آثار حیاتی ویژه ی خود است و تقوا ناظر به نوعی شخصیت درونی است که در آن، حالات، احساسات، افکار و نیّات، تحت ضبط و کنترل ویژه ای آرایش می یابند. حال اگر عبودیت را از حیث نیل آدمی به مقصد مورد نظر قرار دهیم، می توانیم آن را هدایت و رشد بنامیم. در این دید نکته آن است که آیا انسان در برهوت دنیا به مقصد رهنمون خواهد شد و از آن جان سالم به در خواهد برد (فوز و سلام). از این حیث، عبودیت، همان هدایت و رشد است. و سرانجام اگر عبودیت را از حیث نیل به مقصود و مجرب در نظر آوریم، می توانیم آن را قرب و رضوان بنامیم. از این رو خداوند کسی را که در جست و جوی قرب و رضوان باشد عبد می نامد و او را در شمار عباد در می آورد.

## مبانی و اصول تربیتی قرآنی

### مبنای اول: آشنایی و بیگانگی با خدا



انسان ضمیری سرشته با معرفت ربوبی دارد و از این رو با خدا آشناست (فطرت). اما آدمی چون همواره در تکاپوی فعالیت ها و مشغولیت هاست غبار نسیان را به خود می گیرد و آشنایی او با خدا جای خود را به بیگانگی با او می دهد و چنین است که می توان آن را آشنای بیگانه خواند. نسیان انسان در قرآن به دو گونه تبیین شده است. یکی نسیانی است که در پی تعمّد و مخالفت هشیارانه می آید. چنین نسیانی بی تردید سزاوار جزاست "فذوقوا بما نسیتم" (سجده 14) اما نسیان گونه ی دیگری هم دارد که از مشغولیت برمی خیزد .

این نسیان در درجه نخست، ناشی از وضع انسان است و از این رو، هم بسیار دامن گستر و همه گیر است و هم خداوند آن را به دیده ی اغماض نگریسته است.

### اصل تذکر:

جایگاه این اصل در اسلام بس رفیع است، به نحوی که گاه تنها وظیفه ی پیامبر (ص)، «تذکر» گفته شده<sup>۱۴</sup> و تمامی قرآن «تذکره» نام گرفته است.<sup>۱۵</sup> اصل تذکر بیانگر آن است که گاه باید آنچه را فرد به آن علم دارد، برای او باز گفت. تذکر دو گونه ثمر دارد: علم فراموش شده را به یاد می آورد و علم فراموش نشده اما بی خاصیت را زنده می کند و می انگیزد، یعنی علمی که به واسطه ی عمل نکردن برای او فایده ای نداشته باشد. به سخن دیگر، تذکر، علمی را که در «سر» مدفون شده اند، در «دل» مبعوث می کند. از این رو، به کار زدن ذکر، از جمله اصول تربیت اسلامی تلقی می شود.

### ذکر و یاد خدا:

یا خدا به معنای درک حضور پروردگار در همه عرصه های زندگی است؛ ذکر خدا نوعی خلوت کردن برای باز یافتن خود می باشد و منحصر در ذکر زبانی نیست.

### اهمیت یاد خدا:

کلمه "ذکر" 257 مرتبه در قرآن آمده است که تکرار آن نشانه ی اهمیت و احتیاج انسان به مدومت برآن است؛ عبادات ، نزول قرآن ، و قصص و به طور کلی آمدن پیامبران ، همگی برای ذکر و یاد خداست.

قرآن ، مردم را به یاد خدا در همه احوال فرا می خواند<sup>۱۶</sup> و کسنی را خردمند می داند که در موقعیت های مختلف زندگی ،همواره، به یاد خدا باشند . او را در همه حال ایستاده ، نشسته و آرمیده یاد کنند؛<sup>۱۷</sup> قرآن ، انسان را به نیایش پنهانی توصیه کرده ، زیرا روح آدمی در خلوت آمادگی بیشتری برای پرواز به ملکوت احساس می کند.

### اقسام یاد خدا:

1- ذکر زبانی؛ از آن جا که حواس بشری معطوف محسوسات طبیعی است و این طبیعیات، لطافت روان را می پوشاند و علاوه بر آن تخیلات و اشتغالات ذهنی هم فضای درونی را فرا می گیرد و در نتیجه ، انسان اسیر جاذبه های دنیوی و وهم و خیال می شود، بنابراین ، احساس رویارویی با خداوند در او ضعیف می شود؛ بدین جهت ، توجه به ذکر همراه با حضر قلب و ارتباط با خدا، سبب دوری از وهم و خیال می شود؛ لذا ذکر زبانی امری ضروری است؛ البته وقت آن می تواند صبح و شام یا به فرمایش قرآن ، قبل از طلوع و غروب خورشید باشد.

2- ذکر قلبی ؛ که آدمی را از ریا نجات می دهد.

3- ذکر در همه حالات؛ قرآن در توصیف انسان های خدایی می گوید که هیچ چیز آن ها را از یاد خدا غافل نمی سازد؛ حتی در وسط بازار دنیا هم کار خدایی می کنند.<sup>۱۸</sup>

در بسته بندی دیگر ذکر را به جلی (لفظی و واضح) و خفی (ذکر حال و فکر) ویا جوارحی و جوانحی تقسیم کرده اند.

**رهنمود ها و ذکر های مجرب سالکان:**

برخی از ذکر ها مثل "لااله الا الله" صد مرتبه ، "استغفر الله ربی و اتوب اليه" هفتاد مرتبه پس از نماز صبح ، صلوات بر محمد و آل محمد (ص) و تسبیحات حضرت زهرا (س) ، "لا اله الا الله الملك الحق المبين" ده بار و "لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظيم" هفت بار و سه آیه آخر سوره حشر ، آثار فراوانی دارد.

از مطالعه در احوال علمای طراز اول به دست می آید که هر کدام از ذکر و عبادت خاصی بیشتر بهره برده اند؛ مثلا علامه ی مجلسی ذکر "لااله الا الله حقا حقا لا اله الا الله تعبدا و رقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا" را سفارش می کند؛ ایشان در دوران تحصیل در نجف اشرف از استادش عمل مجرب موثر برای سالک را پرسید که فرمودن: در هر شبانه روز یک سجده طولانی به جای آور و در حال سجده بگو "لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین".

آیه الله انصاری برای دوام حال فرمود: "یا حی یا قیوم" را هر اندازه که می توانی تکرار کن! به گفته یکی از بزرگان ، تکرار ذکر "یا غنی و یا مغنی" توسط عارفی موجب شد که به ناگاه جاذبه ای قدسی وی را در ربود و از آشیانه بدن بیرون کشید.

در توصیه های شیخ رجب علی خیاط ملاحظه می شود که ایشان به دو ذکر "صلوات و استغفار" اهمیت بسیاری می داد و برای غلبه بر نفس چنین توصیه می کرد:

1- مداومت بر ذکر "لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظيم" ؛ چنان که امام صادق (ع) فرمود:

"اگر غم ها پی در پی هجوم آورد، ذکر لا حول و الا بالله را بگویند".

پیامبر گرامی (ص) در این باره فرمودند:

"ذکر لا حول و لا قوه الا بالله شفای 99 درد است که غم و غصه ، کم ترین آن است."

2- ذکر "یا دائم یا قائم یا غنی یا کریم".

و برای شفا و درمان بیماری، ذکر حضرت ایوب را بگو که عرض کرد:

”أَنْتِ مَسْتَنِي الضُّرُّ وَأَنْتِ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ“

((پروردگارا! بدحالی و مشکلات به من روی آورده و تو مهربان ترین مهربانانی.))

خداوند نیز مال، اولاد و سلامتی را به او برگرداند.

و دعای ((یستشیر))، برای احساس تلذذ از راز و نیاز با محبوب مؤثر است.

شیخ رجب علی خیاط گفته بود: ((در عالم معنی به من توصیه شد که زیارت عاشورا بخوان!))

### مبنای دوم: اندیشه ورزی

فکر، تلاش و پویایی است که به هنگام مواجهه ی انسان با معماها در وی جریان می گیرد و بصیرت و وسعتی در آدمی جای می گیرد. پس با نظر به این گستردگی عرصه های فکر، همه متفکرند و اگر گاه قومی به سبب نداشتن تفکر مورد نکوهش قرار گرفته اند، به علت نداشتن تفکری معین (از حیث عرصه یا جهت ویژه ی تفکر) نکوهیده شده اند.

### اصل تعقل

این اصل ناظر به ویژگی اندیشه ورزی در انسان است. گفتیم که همه انسان ها درگیر اندیشه ورزی اند و امر به تفکر موردی ندارد و هر جا شاهد چنین امری باشیم درواقع، امر به «نوع» معینی از تفکر مورد نظر است. پس آنچه مطلوب است، تفکر هدایت شده است و این معنا، همسنگ تعقل نیست. مفهوم اصل تعقل چنین خواهد بود که باید پویای فکری انسان را از لغزش گاه ها مصون داشت و آن را مساعدت نمود تا به حقیقت هستی (خدا و راه خدا) هدایت یابد.

قرآن می آموزد که «عقل» جز بر بستر «علم» نمی روید. راه علم نیز با «تبیین» هموار می شود. پس در نهایت می توان گفت که تعقل، مستلزم تبیین است. هرگاه پدیده های هستی و مسائل مربوط به آدمیان به گونه ای تبیین شود که وجه ارتباط و انتساب آن به خدا (آیت خدا بودن) آشکار شود، زمینه ی علم فراهم می آید.

مبنای سوم: تأثیر ظاهر بر باطن

منظور از ظاهر همه امور مشهودیست که از انسان سر میزند و مظهر آنها بدن است و مراد از باطن، شئونی است که قابل مشاهده نیست، همچو فکر و نیت.. درباره تأثیر ظاهر بر باطن امام علی علیه السلام میفرماید: **واعلم ان لكل ظاهر باطنا علی مثاله فما طاب ظاهره طاب باطنه و ما خبث ظاهره خبث باطنه.**<sup>۱۹</sup> بدان هر ظاهری نمونه ای از خود در درون به جا می گذارد و بنابراین اگر کسی ظاهرش پاک و اصلاح شده باشد درونش نیز اصلاح خواهد شد و آن که ظاهرش ناپاک و اصلاح نشده باشد درونش نیز اصلاح نشده است.

و یا در جای دیگر می فرمایند: { ان لم تکن حلیمًا فتحلم، فانه قل من تشبه بقوم الا اوشک ان یکون منهم }<sup>۲۰</sup> اگر بردبار نیستی پس خود را بردبار جلوه ده؛ چه اندک پیش میآید که کسی خود را به گروهی شبیه سازد و جز آن گروه نشود.

هنگامی که خداوند می فرماید: اگر مرا نخوانید، به شما عنایتی نخواهم کرد<sup>۲۱</sup> و یا "باید مرا به زبان و لفظ بخوانید"<sup>۲۲</sup> (نه تنها به دل) و اشاره به همین ویژگی ظاهر بر باطن دارد.

### اصل تغییر ظاهر

طبق این اصل، هرگاه بخواهیم تغییر و تحولی در باطن کسی به وجود آوریم باید در ظاهر او به دستکاری بپردازیم یا امکان این کار را برای خود وی فراهم سازیم. به عبارت دیگر، اگر نگاه کردن، سخن گفتن، سکوت کردن، گوش دادن، راه رفتن، نشستن، غذا خوردن و ... به گونه ای مطلوب تنظیم شوند، احساسات، افکار و تصمیم گیری های معین و مطلوبی را در درون خواهند انگیخت. ظاهر سازی هنگامی مذموم است که متوجه به مردم و مایه خود نمایی باشد اما در غیر این صورت، ظاهر سازی، متوجه به درون و مایه تحول باطن خواهد بود.

برای نشان دادن مضمون مزبور ، تنها به ذکر نمونه ای اکتفا میکنیم. در سخنی از امام صادق در باره پیامبر آمده است: " این رسول خدا شیوه اش این بود که همچو بندگان غذا میخورد و به هیأت بندگان مینشست. این به سبب فروتنی وی نسبت به خداوند تبارک و تعالی بود"

چرا پیامبر بر حفظ این ظاهر اصرار داشت؟ جز این است که این ظاهر، طنین بندگی در درون میافکند؟ آیا میشود کسی خود را بنده خدا بداند و آنگاه نه به هیأت نشستن بندگان، بلکه چون سلاطین بنشیند؟ پس بندگی که حالتی باطنیست تنها در ملازمت با ظاهری معین دوام میآورد و میبald.

براساس این اصل، روش های تربیتی را معرفی می نمایم که بتوان از طریق تغییر و تدبیر ظواهر فرد، حالات باطنی مطبوع را در وی به وجود آورد و حالات نامطلوب را از بین برد.

روشهای مورد بحث عبارتند از:

1. روش تلقین به نفس 2. روش تحمیل به نفس

1. روش تلقین به نفس: تلقین به نفس به این معناست که از طریق به زبان آوردن قولی معین ، تغییری به مقتضای آن در ضمیر پدیدآید و تلقین فعلی آن است که با آشکار ساختن عملی در اعضا و جوارح، سایه و طنین آن عمل را به درون بیفکنیم.

نماز، برجسته ترین چهره ی تلقین قولی - فعلی است. هنگامیکه فرد در برابر خدا می ایستد و میگوید «خدا یا، تنها تو را بندگی میکنیم و تنها از تو یاری میجوییم» طنین تسلیم به خدا را که بهای آن حریت از غیر خدا است در دل میافکند . حتی آهنگ کلام در سخن گفتن با خدا به نحوی توصیه شده است که این طنین باطنی را هرچه عمیق تر منعکس کند. همین انعکاس باطنی برای حرکت افراد به هنگامیکه قامتشان فرو می شکنند و به خاک می افتند نیز مورد نظر بوده است.

۱ **روش تحمیل به نفس:** تفاوت این روش با تلقین به نفس در آن است که در تلقین، لزوماً باطن انسان گریزنده و بی رغبت نیست، اما در این روش چنین فرضی لحاظ شده است. تحمیل در جایی مورد می یابد که کراهت وجود داشته باشد، هنگامی که علی رغم گریز و کراهت باطن، اعضا و جوارح به انجام عملی وادار شوند، روش تحمیل به نفس مورد استفاده قرار گرفته است. در عین حال باید توجه داشت که روش تحمیل به نفس محدود به حدود معینی است.

نخستین حد آن است که این روش در حیطه عمل به کار می رود نه در قلمرو ایمان. برای ایمان آوردن نمیتوان از تحمیل کمک گرفت، چه اینجا، جای اکراه نیست. «لا اکراه فی الدین»

حد دیگر آن است که تحمیل نباید چنان باشد که مایه اعراض دل شود. اگر کسی بار بیش از حد بر خود تحمیل کند، خود را در معرض آن می نهد که یکباره پشت کند و همه چیز را واگذارد. پس هرگاه بیم آن بود که تلخی به کام دل بنشیند و شور و نشاط را از آن ریشه کن کند، باید فرو تر آمد و آسانتر گرفت و تردیدی نیست که در هر حال، یافتن این حد، با رفت و بازگشت و پیش و پس شدن بدست می آید.

با نظر به اینکه حد که امام صادق (ع) فرمودند: «طاعت و عبادت را بر خود تحمیل نکنید.» جهاد و روزه دو نمونه ی برجسته از موارد بکار گیری روش تحمیل به نفس است که در هر دو، تن دادن به ناملایماتی که ابتداً مورد کراهت دل است، لحاظ شده اند.

طبق روش تحمیل به نفس، باید برای ایجاد تحولات باطنی، اعمال و حرکات ظاهری را علی رغم کراهت باطن بر خود تحمیل کرده و بر آن استمرار ورزید.

اگرچه تحمیل به نفس عمدتاً جنبه ی عملی دارد اما برای آن نیز، چون تلقین به نفس، می توان جنبه ی قولی و بنابراین قولی - فعلی قائل شد. چنان که ذیل آیه " و قل لهما قولاً کریماً"<sup>۲۳</sup>، و با والدین سخن با کرامت بگو" حدیثی از امام صادق (ع) وارد شده است که هرگاه والدینت تو را مضروب کردند در برابر آنان " بگو که خدا از شما در گذرد" و نه

بیش. پیداست که غالباً در چنین موردی زبان به این گونه قول کریمی نمی‌گردد، اما باید علی‌رغم میل باطنی، آن را بر خود تحمیل کرد.

### مبنای چهارم: تاثیر باطن بر ظاهر

اگر تغییری در باطن آدمی رخ دهد بر ظاهر نمودار خواهد شد و اگر ظاهر به خود تغییر نپذیرد باید تاویل آن را در باطن جست. از این رو خداوند در تبیین چشم اشکبار مومنان، دل معرفت یافته‌ی آنان را گواه می‌آورد.<sup>۲۴</sup> چنان که برای چشم جامد کافران نیز، دل سنگواره‌ی آنان را.<sup>۲۵</sup>

### اصل تحول باطن

دومین ویژگی انسان، عبارت از "تاثیر باطن بر ظاهر" بود. طبق این ویژگی، آنچه در باطن آدمی است، در ظاهر نقش می‌آفریند و هرگاه رفتاری مطلوب در ظاهر کسش پدیدار نشد، می‌توان آنرا ناشی از وضعیتی درونی دانست.

اصل تحول باطن بیانگر آن است که در تربیت باید به فکر تحول درونی بود. هرگاه کسی در درون خود از بیماری جانکاهیرنجبرد، پیشمان بی‌رمق و رخساری پریده‌رنگ خواهد داشت و نمیتوان با سرمه و سرخاب، کار او را به پایان برد؛ باید ریشه بیماری را که چنگ در جان او افکنده برکند و اگر چنین شد، بی‌تکلف سرمه و سرخاب برق در چشمانش می‌دود و خون در رخسارش. هم ظاهر و هم باطن هر دو باید در کار باشد. نه تغییر ظاهر و نه تحول باطن، هیچ‌یک به تنهایی راه به حایی نخواهد برد. این دو باهم اند که کارسازند پس هر دو را باید از آلودگی شست.

« وَذَرُوا ظَاهِرَ الْأَثَمِ وَبَاطِنَهُ. گناه آشکار و نهان، هر دو را واگذارید. »<sup>۲۶</sup>

روش های تربیتی : 1. روش اعطای بینش

2. روش دعوت به ایمان



**1- روش اعطای بینش:** در این روش سعی بر آن است که تلقی آدمی از امور دگرگون شود. زیرا نوع تلقی و به عبارت دیگر نحوه ی ارزیابی امور، یکی از مبانی موثر در نوع رفتارها و اعمال است. ابتدا لازم است به توضیح مفهوم بینش پردازیم. کلمه بینش (بصیرت) از جهت معنا انطباق کامل بر کلمه آگاهی (علم) ندارد. بینش نوعی آگاهی عمیق و گسترده است و از این رو آدمی را با واقعیت مورد نظر کاملا در می پیوندد، اما اصل آگاهی ممکن است، سطحی و کم دامنه و لذا همراه کننده باشد. براین اساس، خداوند گاه منحرفان را موصوف به "آگاهی" می سازد، اما همواره بینش را از آنها منتفی دانسته است.

مانند بینش در مورد نظام هستی

ب. بینش در مورد دنیا

ج. بینش در مورد حقیقت انسان

د. بینش در مورد تاریخ انسان

ه. بینش در مورد مرگ و عالم پس از مرگ که از موارد مهم ایجاد بصیرت و آگاهی در انسان هستند.

### **مبنای پنجم: ظهور تدریجی شاکله یا شخصیت**

اعمال و رفتارها و افکار و نیتها (ظاهر و باطن) در تأثیر و تأثر پیوسته و مستمر خود، حاصلی به بار می آورند که به تدریج در اعماق درون نشست می کند و رفته رفته، با رسوب بیش تر سخت و دیرپا می شوند و بدین گونه لایه ای زیرین در باطن انسان شکل می گیرد.

با ظهور این سختی، شکل و طرحی در ضمیر انسان پدیدار می‌شود که در فرهنگ قرآن «شاکله» نام‌گذاری شده است. (علمای اخلاق آن را «ملکه» و روان‌شناسان آن را «منش» یا «شخصیت» می‌نامند).

این جریان هم در شاکله‌های مطلوب و هم نامطلوب، هر دو صادق است. قرآن در مورد مؤمنان و ظالمان می‌فرماید: «هر یک بر پایه‌ی شاکله‌ی خود عمل می‌کند.»<sup>۲۷</sup>

### اصل: مداومت و محافظت بر عمل

مداومت بر عمل، استمرار آن را نشان می‌دهد و محافظت بر عمل، مراقبت و مراعات شرایط و ضوابط آن را گوشزد می‌کند. مداومت و محافظت در کنار هم تامین‌کننده‌ی تأثیر و تأثر مستمر ظاهر و باطن است، زیرا مداومت بر عمل، اعضا و جوارح بدن را پیوسته به کار می‌دارد و مراقبت، هوشیاری و توجه را نسبت به ضوابط ظاهری و باطنی فرام می‌آورد. مداومت و محافظت اصلی اصیل است که در همه شئون تربیتی باید مورد توجه قرار گیرد (مداومت بر کمیت و محافظت ناظر به کیفیت عمل است).

### مبنای ششم: تأثیر شرایط بر انسان

انسان به سبب اتحاد نفس و بدن در وضعیت‌های مختلف محیطی در معرض حالات، احساسات و افکار معینی قرار می‌گیرد. این امر در مورد شرایط زمانی-مکانی است، اما اگر پیوندهای آدمیان به هم نیز لحاظ شود، باید آن را نوعی تأثیر پذیری از شرایط اجتماعی دانست. وضعیت‌ها و موقعیت‌های مختلف مکانی بارهای متفاوتی دارند.

گذشته از شرایط زمانی و مکانی، شرایط اجتماعی و پیوندهای آدمیان با هم نیز زمینه‌ی تأثیر پذیری‌های عمیق‌تر را فراهم می‌آورد و در مقایسه، بی‌تردید شرایط اجتماعی، از قوت و قدرت چشمگیرتری برخوردار است. به سبب همین قدرت است که اگر فردی با جمعی معین محشور

باشد، رفته رفته به سنخ آنان در می آید. در حدیثی آمده: که به هوش باشید با چه جمعی هستید که اگر در این حال، اجل شمارا در یابد، روز قیامت با همان جمع محشور خواهید شد

## اصل اصلاح شرایط

با روشهای تربیتی: زمینه سازی - تغییر موقعیت- اسوه سازی

### ۱ روش زمینه سازی

۲ ایجاد شرایط و زمینه مناسب مانند توصیه های دین در مورد انتخاب هر نحوه ی ازدواج، شرایط فرزند دار شدن و...

پیشگیری: پیشگیری نیز به طور وسیع در قرآن مورد توجه قرار گرفته تا زمینه ی خطا برچیده شود، نه اینکه تنها مهار کردن خطای بالفعل مورد نظر باشد، لذا در قرآن گاه تعبیر "لاتقربوا" (نزدیک نشوید) به کار رفته است و این به چیزی بیش از انجام ندادن کار دلالت دارد و آن همان برچیدن مقدمات آن کار است.

۳ - روش تغییر موقعیت: به عنوان مثال: تغییر موقعیت زمان خواب در مناسبت های خاص مانند

شب قدر و..... استفاده بهینه از زمان هایی چون ماه شعبان، رمضان و... و نیز تغییر موقعیت مکانی اعم از رفتن به مکه و حج و یا مکان های زیارتی و .. (همچنین تغییر مکانی و با محل کار به جایی دیگر که شرایط اجتماعی نامطلوبی ندارد)

۴ روش اسوه سازی: مانند نحوه سخن گفتن ایوب با خدا در هنگام درخواست شفا از بیماری و نیز ادب سؤال یونس هنگام پشیمانی و استغفار که از فرط حیا درخواست خود را نیز به زبان نمی آورد.

مبنای هفتم : مقاومت و تاثیر گذاری بر شرایط

تاثیر پذیری انسان از شرایط به معنای اضطراب او در برابر آن نیست ، بلکه این امکان نیز در وی هست که در قبال فشار شرایط ایستادگی کند و رنگ نپذیرد ، یا در حدی فراتر ، در شرایط اجتماعی تاثیر نیز گذارد .

این ویژگی جلوه ی بارز انسان است . انسان با این ویژگی هرگاه در شرایط عادی غنا یا فقیر قرار گیرد ، در قبال فشار حاصل از این شرایط ، ایستادگی می کند .

در شرایط اجتماعی نیز همین مقاومت می تواند ظهور کند و در این صورت با حضور در شرایط اجتماعی معین ، سرایت پذیری نشان نخواهد داد . مانند آسیه همسر فرعون که هرگز تسلیم موقعیت عالی همسرش نشد و بر عقیده ی خویش استوار ماند.

### اصل مسئولیت

اصل مسئولیت مبتنی بر ویژگی مقاومت تاثیر گذاری بر شرایط در انسان بیانگر آن است که باید مقاومت فرد را در قبال شرایط افزایش داد و او را چنان گرداند که به جای پیروی از فشار های بیرونی ، از الزام های درونی تبعیت کند .

این پیروی از الزام های درونی را احساس مسئولیت یا احساس تکلیف می نامیم . فردی که در برابر انجام یک ترک عملی احساس مسئولیت می کند ، خود را تحت تاثیر با یدی از درون می بیند .

ذکر دو نکته در این جا لازم است ؛ یکی آن که الزام های درونی همیشه سایه و پس مانده ی الزام های بیرونی نیستند ، و دیگر آنکه الزام های درونی و بیرونی گاه با هم قابل جمعند . چنین نیست که الزام های موثر بر فرد یا باید صرفاً درونی باشد یا صرفاً بیرونی ؛ بلکه هیچ اشکالی ندارد که گاه فردی با الزام بیرونی روبرو باشد و با موجه دانستن آن ، خود را از درون ملزم به پیروی آن بکند .

مبنای هشتم : جذبه ی حسن و احسان

حسن گاه از طریق حس دریافت می شود و گاه از غیرطریق حس؛ و از این رو به اعتبار نخست به معنای زیبایی و به اعتبار دوم به معنای خوبی خواهد بود، پس می توان گفت آنچه دارای حسن است آدمی را می انگیزد و کششی در وی پدید می آورد.

## اصل آراستگی

روش های مورد بحث عبارتند از: روش آراستن ظاهر و روش تزئین کلام و فضل و بخشش و عفو بسیار

۱ **روش آراستن ظاهر:** مربی در برقرار کردن ارتباط تربیتی باید به آراستگی ظاهر بپردازد تا از عوامل ظاهری نفرت و گریز نیز تهی باشد. پیامبر اکرم (ص) در مقام مربی، بر حفظ آراستگی ظاهر اصراری آشکار داشته است. از همان آغاز که زمان بعثت به ایشان ابلاغ شد، دستور پاکیزگی نیز به وی داده شده است. و نیز دستور پوشیدن بهترین لباس خود و پاکیزه ترین آن نزد دیگران. آراستگی ظاهر در مورد خود مربی نیز صادق است. ظاهر آراسته ی آدمی صفا و آراستگی باطنی را در پی می آورد.

۲ **روش تزئین کلام:** کلام آینه ی مفاهیم و معانی است. این آینه هرچه با صفاتر باشد به همان میزان بر شفافیت و نفوذ مفاهیم و معانی خواهد افزود. لذا باید زبان را به زیبا سخن گفتن و کلمات محبت آمیز و جذاب عادت دهیم. و از هرگونه کلام زشت، غیبت، ناروا، تهمت و بد زبانی بپرهیزیم.

## اصل فضل

به مقتضای اصل فضل باید در برابر هرگونه تحرک مطلوب و مثبت فرد اعم از ریز و درشت پاسخی نشان داد، اما نسبت به تحرک های نامطلوب و منفی تنها باید در پاره ای از موارد عکس العمل نشان داد. یعنی جواب خوبی ها را بدهیم و بلافاصله سعی در جبران محبت ها داشته باشیم ولی پاسخ بدی ها را به تاخیر انداخته و در صورت امکان، پاسخ نداده، طریق عفو و بخشش پیش بگیریم.

## مبنای نهم: کرامت

کرامت، بزرگواری است و بزرگواری، حاصل بهره‌وری معین یک موجود است. خداوند آدمی را از بهره‌های درونی ویژه‌ای - چون عقل - برخوردار ساخته و او را به سبب این بهره‌وری، کریم و بزرگواری داشته است. این کرامت به اصل انسان بودن باز می‌گردد.

## اصل عزت

با نظر به کرامت منزله‌ویژگی عمومی انسان‌ها، اصل عزت ناظر به این ویژگی است و مقصود از این اصل آن است که باید انسان مکرم را عزیز داشت و مایه‌های عزت نفس او را فراهم آورد. بنابر آیات قرآن بنی آدم همه مکرم‌اند، اما همه عزتمند نیستند. از میان آنها تنها کسانی برتر می‌آیند از عزت بهره‌ورند؛ یعنی آنها که در پرتو عقل به تقوا و ایمان راه می‌یابند.

منافقان احساس عزت دارند اما نمی‌دانند که احساس عزت آنها با عزتمند بودن یکی نیست.

هنگامی که می‌گوییم باید عزت نفس انسان را فراهم آورد، مراد آن است که باید احساس عزتی قرین با عزت واقعی نفس در او پدید آوریم و عزت واقعی و وجودی، حاصل دست یافتن به کرامتی برتر از کرامت اولیه و عمومی انسان است و معیار این کرامت مضاعف، تقوا است. (انَّ أكرمکم عند الله اتقیکم)<sup>۲۸</sup> با کرامت‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست

## مبنای دهم: ضعف

قرآن ضعف را در چند مورد به کار برده است: ضعف بدن، ضعف عقل و ضعف نفس.

مقصود ما در اینجا از ضعف به عنوان یکی از ویژگی های عمومی انسان، بیشتر ضعف نفس است تا دو گونه ی دیگر ضعف. این ضعف در مواردی آشکار می شود که فرد به رویارویی با تکالیف بر خاسته و در برابر قبول مسئولیت ها قرار گرفته است.

البته هر وضعی را قدرتی است و همان گونه که ضعف بدن در نوزادی به موازات رشد بیشتر جای خود را به قوت می دهد، ضعف نفس نیز ممکن است از میان بر خاسته و قوت نفس به جای آن پدیدار شود. هنگامی که نفس قوت گرفت، آدمی قادر خواهد بود تکالیف را به دوش بگیرد و به لغزش ها تن ندهد و وسوسه ها را تاب آورد. در پایان، ذکر این نکته لازمست که قوت نفس آدمی با فقر و حاجت او به خدا سر ناسازگاری ندارد. انسان در هر حال وابسته به خداست.

### آیا تربیت دینی در قرن حاضر ممکن است؟

قرن بیست و یکم با چالش هایی که در دل دارد، پای به عرصه گذاشته است. این چالش ها، همچنان که در هر حوزه ای از فعالیت های بشری، به گونه ای آشکار خواهد شد، در حوزه ی تربیت دینی نیز، به تناسب آن، حضور تردید آفرین و شکننده خود را نشان خواهد داد. سخن گفتن از تربیت دینی در قرن بیست و یکم، مستلزم آن است که تربیت دینی در جلوه ای آشکار شود که یارای مقاومت در برابر چالش های این قرن را داشته باشد.

### چالش قرن بیست و یکم برای تربیت دینی

ما در دوران خاصی قرار گرفته ایم، یا در حال قرار گرفتن هستیم که در آن، ویژگی های جدیدی نسبت به گذشته در حال ظهور است. هر نظام تربیتی، پویایی اش در این است که اصول، روش ها و کارکرد های خودش را از حالت ایستا خارج کند و بتواند خواسته هایش را متناسب با دگرگونی های محیطی، شاداب و زنده نگه دارد. اگر یک نظام تربیتی بدون توجه به دگرگونی شرایط

محیطی، بخواهد از اصول و شیوه های معینی، به نحو ثابت برای همه ی زمان ها و مکان ها استفاده کند، محکوم به مرگ خواهد بود.

ما از تربیت اسلامی صحبت می کنیم و نظام تعلیم و تربیت در کشور ما خصیصه ی اسلامی بودن را دارد؛ چه بدان تصریح شود یا نشود. از آن جا که فرهنگ کشور ما، فرهنگی دینی و اسلامی است، تربیت ما به یک معنا، دینی خواهد بود.

### ساخت زدایی، مهمترین وجه چالش

یکی از خصایص مهم و شاید مهم ترین خصیصه ی قرن حاضر، ظهور نتایج موضوعی است که از آن به عنوان انقلاب ارتباطات یاد کرده اند. هر چند این تحول یا انقلاب، مدتی است که آغاز شده است؛ اما عرصه ی قرن حاضر، میدان ظهور نتایج و پیامد های آن است.

وجه بارز چالش آفرین انقلاب ارتباطات برای تربیت دینی، خصیصه ی ساخت زدایی آن است. ساختار های عینی و مفهومی که ما تا کنون با آن ها همراه بوده ایم و با نظر به آن ها، تربیت دینی خود را سازمان داده ایم، در برابر موج ساخت زدایی این قرن، متزلزل می شوند. در نتیجه، نظام تربیت دینی متناسب با آن نیز در معرض این تزلزل قرار خواهد گرفت. از جمله این ساختار های واقعی و مفهوم که برای تربیت دینی و اخلاقی نیز اهمیت داشته اند، می توان از ساختار های ((دور/نزدیک)) و نیز ((ممنوع/مجاز)) نام برد.

ساختار ((دور/نزدیک)) ناظر به تقابل مکانی است که بر حسب آن، نقاط به دور و نزدیک تا کنون مهم بوده است؛ زیرا تلاش های تربیتی بر آن بوده است تا با دور کردن افراد از محیط های نامطلوب، آنان را مصونیت ببخشد و امکان تحقق تربیت را فراهم کند. اما تقابلی که در این ساختار ملحوظ بوده است، در عصر ارتباطات، به تدریج ساخت زدایی می شود. با شکستن این ساختار، دیگر تقابلی میان دور و نزدیک وجود نخواهد داشت. این ساخت زدایی، حتی در وسایل ارتباطی ساده ای چون تلویزیون نیز تا حدی وجود داشته است. به عنوان مثال، فیلم یا گزارشی که واقعیت های مربوط به نقطه دوردستی از زمین را در معرض دید ما قرار می دهد، تا حدی به چنین



ساخت زدایی تحقق بخشیده است؛ زیرا دیگر فاصله های مکانی یا زمانی، معنایی نخواهد داشت. این شکل از ساخت زدایی، با درجات بیشتر و با کیفیتی تمام تر، در رایانه و شبکه های ارتباطی آشکار شده است؛ زیرا در حالی که افراد در برابر تلویزیون، به شکلی انفعالی و در حیطه ی تصمیم گیرندگان کانال های تلویزیونی، فاصله های مکانی و زمانی را در می نوردند، این کار را به صورت فعال و با تصمیم خود، در شبکه های ارتباطی رایانه ای انتخاب می کنند.

ساختار ((ممنوع/ مجاز)) نیز در معرض این ساخت زدایی واقع شده است. این ساختار نیز از حیث تربیتی، تا کنون تعیین کننده بوده است. در گذشته، پدران و مادران به بچه ها اجازه نمی دادند که صحنه های خشونت آمیز یا غیر اخلاقی را مشاهده کنند؛ اما پا به پای رشد و توسعه ی وسایل ارتباطی، استحکام این ساختار رو به ضعف گذاشته است. وقتی کودکی مشغول تماشای فیلم است یا سرگرم بازی های رایانه ای، خواه و ناخواه در معرض منظره های خشونت آمیز قرار می گیرد و کار به جایی می رسد که گاهی خشونت در دست و بال کودکان موج می زند. میزان این ساخت زدایی با توجه به شبکه های ارتباطی رایانه ای، به مراتب بالاتر و قاطع تر می شود. به این ترتیب، مرزهای ممنوع و مجاز درنور دیده می شود و بسیاری از اموری که در گذشته ممنوع محسوب می شد، امروز مجاز و یا اجتناب ناپذیر می شود. فضا هم به گونه ای دگرگون می شود که بسیاری از امور را به تدریج و در عمل تحمیل می کند. در این شرایط، چنان که گاهی والدین می گویند، نمی توان کودکان و نوجوانان را مهار کرد و آن ها را در محدوده ی امور مجاز نگه داشت. پس، شرایط کنونی در مسیری قرار دارد که این تقابل ها را ساخت زدایی می کند.

شکسته شدن مرزها و ساخت های تقابلی مذکور، با توجه به مباحث اخلاقی و دینی، بسیار مهم است؛ زیرا تربیت دینی و اخلاقی، به طور جدی، با حدود و مرزها سر و کار دارد. تربیت دینی و اخلاقی، به یک معنا، تعیین مرزها و مانوس کردن افراد با آن هاست. اگر مرزی وجود نداشته باشد، آدمی میتواند به هر کاری مبادرت کند و در این صورت، سخن گفتن از تربیت دینی و اخلاقی میسر نخواهد بود. اخلاق همیشه با باید و نباید سر و کار دارد و این دو، کلید واژه های تربیت

اخلاقی هستند. همچنین، در تربیت دینی نیز، واژه های ((واجب)) و ((حرام)) اساسی هستند. به این ترتیب، تربیت اخلاقی و دینی با مرزها و حدود و ثغور، ملازمت اساسی دارد.

برخی پذیرفته اند که دنیوی شدن (سکولاریزم) فرزند طبیعی این دوران است و دین و اخلاق، کم کم رنگ و بویش را از دست خواهد داد. این داوری، در یک صورت صحیح است و در آن صورت، تربیت دینی نمی تواند دوام آورد؛ بلکه باید استحاله یابد و از بین برود. آن صورت، این است که تربیت دینی، خود را بر حسب ساختارهای در حال زوال، تنظیم کرده باشد. به عبارت دیگر، آن تربیت دینی که تلقی خود را از مرزهای اخلاقی و دینی، با ایجاد قرنطینه برای ((دور)) کردن افراد از محیط های نامطلوب و قرار دادن آنها در محدوده ی امور ((مجاز)) آشکار می کند، نمی تواند در این عصر دوام آورد.

اما در صورتی که تربیت دینی بتواند به نحو پویا خود را برای شرایط جدید و زیستن مؤثر در آن مهیا کند، دلیلی برای زوال تربیت دینی وجود نخواهد داشت.

## رویارویی با مسأله تربیت

### 1. تفاوت های تربیت با شبه تربیت

مفهوم تربیت، در حوزه های مختلفی چون تربیت سیاسی، تربیت اجتماعی و تربیت اخلاقی به کار می رود. تربیت دینی نیز یکی از موارد کاربرد این کلمه است.

هم در این حوزه و هم در سایر حوزه ها، باید در به کارگیری این مفهوم دقت کند و وجه تمایز آن را از اموری مشخص کرد که نه تربیت، بلکه شبه تربیت هستند.

هنگامی که مفهوم تربیت به کار می رود، تصویر غالب و مجملی که در اذهان شکل میگیرد، این است: ایجاد تغییرات مطلوب در نسل جدید. اما باید دید آیا این تصور برای این که هم تربیت را مشخص کند و هم آن را از شبه تربیت متمایز سازد، کافی است؟

دست کم می توان سه مورد بارز برای شبه تربیت ذکر کرد. این سه مورد عبارت اند از: عادت، تلقین و تحمیل. این سه شبه تربیت، ملاحظه های روشی خاصی را ایجاب می کنند که هیچ یک به طور دقیق با تربیت، منطبق نیست. به کمک عادت، تلقین و تحمیل می توانیم تغییراتی را که از نظر ما مطلوب است، در افراد ایجاد کنیم. این تغییرات ایجاد شده، هر چند خود مطلوب اند؛ اما از آن جا که با ملاحظه های روشی خاصی همراه اند، تربیت محسوب نمی شوند.

عادت بر ((تکرار)) استوار است. از طریق فراهم کردن شرایط تکرار یک رفتار (مانند نماز خواندن)، می توان آن را در فردی تثبیت کرد. در این جا هر چند توانسته ایم تغییرات مطلوب را ایجاد کنیم؛ اما با نظر به ویژگی های تربیت که در زیر مورد بحث خواهد گرفت، نمی توان آن را تربیت دانست. همچنین می توان از طریق تلقین، تغییرات مورد نظر را در کسی ایجاد کرد. تلقین بر ((هیبت)) استوار است. هنگامی که کسی سخنی یا اندیشه ای را نه سبب استواری و معقولیت آن، بلکه تنها به دلیل هیبت گوینده ی آن می پذیرد، تن به تلقین سپرده است. سرانجام، می توان از تحمیل نیز برای اجاد تغییرات مورد نظر استفاده کرد. تحمیل، آشکارا بر ((زور)) استوار است. با واداشتن افراد به کاری و مجازات کردن آن ها، در صورت تخلف نیز می توان شاهد انجام آن کار توسط آن ها بود؛ اما تحمیل نیز تربیت نیست. عادت، تلقین و تحمیل، هر سه شبه تربیت اند و نباید آن ها را با تربیت اشتباه کرد. البته، ممکن است گاهی استفاده از این سه طریقه، در جریان تربیت صورت پذیرد؛ یا به این دلیل که تمهید و برای تربیت باشند و یا از این که موجب نجات فرد در لحظه و موقعیتی خطیر شوند.

تا این جا در حقیقت، بحث سلبی و منفی بود؛ به این معنا که تربیت چه چیز نیست. اکنون به صورت ایجابی باید بنگریم که تربیت چیست و وجود چه عناصری در آن لازم است؟ به عبارت دیگر، باید دید که ایجاد تغییرات مطلوب در نسل نو، در چه صورتی تربیت محسوب می شود؟ در مقام پاسخ به این سؤال، از چهار مؤلفه یا مشخصه ی بارز برای تربیت سخن خواهیم گفت.

**1.1 مؤلفه ی تبیین** (یعنی چرایی هر یک از اعمال و به ویژه اعمال دینی را برای فرد تحت تربیت بیان نماییم)

هر گاه ایجاد تغییرات مطلوب، به لحاظ روشی، چنان باشد که با تبیین همراه شود، نخستین خصیصه ی تربیت آشکار شده است. مراد از تبیین، این است که فرد، خود نسبت به تغییراتی که قرار است در وی ایجاد شود، بصیرت و آگاهی یابد. به این ترتیب، مربی تنها به ایجاد تغییر در رفتار و حالت های فرد نمی پردازد؛ بلکه اید علاوه بر آن، بینشی در فرد نسبت به این تغییرات فراهم آورد.

این مؤلفه، تربیت را از شبه تربیت تفکیک می کند. در موارد سه گانه شبه تربیت، وجود عنصر تبیین، ضروری نیست. نه عادت، نه تلقین و نه تحمیل، هیچ یک مستلزم فراهم آوردن تبیین برای فرد نیست. به طور مثال، اگر تغییر مطلوب ما، نماز خواندن باشد، به کارگیری شیوه های تکرار، تلقین یا تحمیل برای این امر، هیچ یک مستلزم تبیین نیست. به عبارت دیگر، سخنی به میان نخواهد آمد که نماز برای چه خوانده می شود و چرا نماز خواندن بر فرد واجب شده است؟ در عادت، تلقین و تحمیل، تنها شرایطی را ایجاد می کنیم که فرد در معرض کاری قرار می گیرد و آن را انجام دهد؛ اما لازمه ی تربیت آن است که تغییرات مورد نظر، منطبق و ماهیتش برای فرد روشن شود. به بیان دیگر، تربیت، چرا بردار است و این چرایی نه به صورت انفعالی بلکه به شکل فعال انجام می شود؛ یعنی ما منتظر نمی شویم که برای فرد سؤالی پیش آید؛ بلکه خود جریان تربیت، متضمن تبیین است. مربی باید این را بخشی از شأن تربیتی خود بداند که در باب تغییراتی که می خواهد ایجاد کند، روشنگری کند. بنابراین، تربیت مستلزم جریان تربیت میان دو قطب مربی و متربی است. این خصیصه، تربیت را از شبه تربیت متمایز می کند.

## **2.1. مؤلفه ی معیار** (یعنی قواعد و معیار های هر عمل به ویژه عمل دینی را برای فرد تحت تربیت روشن نماییم)

دومین مؤلفه ی اساسی در تربیت، به دست دادن معیار هاست. آن چه در مؤلفه ی پیش مطرح بود، بیشتر ناظر به روشن کردن دلیل و حکمت رفتار یا حالت معینی است که می خواهیم آن را در فرد ایجاد کنیم. اما در مؤلفه ی دوم، قواعد کلی مورد نظر است. قواعد و معیار ها، همچون

فرمول های انتزاعی هستند که اعمال و رفتارها را بر حسب آنها می‌سنجیم. معیارها می‌توانند هر وضعیت مطلوب یا نامطلوب را در جریان تربیت مشخص کنند.

مثلا قواعد یک نماز صحیح و مورد قبول خدا و یا قواعد یک معامله صحیح و خالی از حرام و ...

### 3.1. مؤلفه‌ی تحرک درونی

سومین مؤلفه‌ی اساسی در مفهوم تربیت، تحرک درونی در فرد متربی است. در عادت دادن، تلقین و تحمیل، به وضوح مشخص است که موتور حرکت، در بیرون از فرد قرار دارد و او به یک ظرف تو خالی شبیه است که قرار است چیزی در آن بریزیم. از این رو، مادام که الزام و تلقین از بیرون جریان دارد یا شرایط تکرار رفتار مورد نظر فراهم است، رفتار مذکور صورت می‌پذیرد.

در مقابل، تربیت فرایندی است که در آن فرد انگیزه‌های عمل خود را در خود، به نحو روشن و بارز ملاحظه می‌کند. به بیان تمثیلی می‌توان گفت، تفاوت تربیت با شبه تربیت، مانند تفاوت جوشیدن چشمه با پر کردن استخری از آب است. این هر دو از آب برخوردارند، اما تفاوت در نوع برخورداری است؛ برخورداری از درون و برخورداری از بیرون. تربیت، فرایندی است که در آن، سرانجام باید در درون فرد تحولی رخ دهد و او با انگیزه‌ای روشن، بداند که چگونه رفتار کند، چگونه فکر کند و چه ویژگی‌هایی داشته باشد.

به زبان ساده‌تر: در جریان تربیت باید فرد متربی به این نتیجه برسد که وجود خودش را باید از بدی‌ها تهی کرده و خوبی‌ها را جانشین آن سازد و برای پرداختن به اعمال خیر، نیازی به التزام‌های بیرونی نداشته باشد.

### 4.1. مؤلفه‌ی نقادی

هنگامی که تربیت مستلزم تبیین، به دست دادن معیارها و حرکت درونی استوار بود، به طور طبیعی مشخصه‌ی چهارم یعنی نقادی، آشکار می‌شود.

هنگامی که متربی، حکمت اعمال و رفتار های مطلوب در تربیت را شناخت و معیار ها را باز شناخت، و خود نیز انگیزه ای درونی در حرکت خویش داشت، آمادگی نقادی نسبت به مربی و به طور کلی، نسل گذشته خواهد داشت. در عادت، تلقین و تحمیل، چون معیار به دست داده نمی شود، امکان نقد هم میسر نیست.

اگر نقد را به حیطه ی اساسی تربیت وارد کنیم، دیگر چنین نخواهد بود که مربیان به عنوان مظهر فضیلت، تقوا و عدالت تلقی شوند. مربیان به طور غالب، نگران آنند که اگر نقیصه ای در آن ها مشاهده شود، این برای تربیت و محیط تربیت آفت زاست. اما با نظر به عنصر نقادی، ضرورتی ندارد که مربی از همه ی نقیصه ها مبرا باشد. جریان تربیت به پایان نرسیده و مربی و متربی، هر دو مشمول جریان تربیت هستند.

به بیان ساده تر: در این مرحله، فرد تحت تربیت، شروع به ایراد گرفتن از خود مامی نماید و اعمال ناشایست ما را تذکر می دهد و یا این نقادی را نسبت به بقیه نیز انجام می دهد که در صورت صحت معیار نقد و نقادی، این مرحله دارای اهمیت است و رشد متربی را در بر دارد.

## **2. مفهوم تدین**

سخن گفتن از تدین یا دینی شدن، ناظر است بر دگرگونی هایی که ان امر در وجود یک فرد ایجاد می کند. به عبارت دیگر، مسأله این است که اگر قرار است فردی، دینی شود، باید چه تغییراتی در وی رخ دهد. چهار مؤلفه اساسی در تدین یا دینی شدن، قابل ملاحظه است.

### **1.2. مؤلفه اعتقادی و فکری**

یکی از دگرگونی هایی که باید در تدین فرد رخ دهد، این است که وی اعتقادات خاصی درباره ی جهان بیاید؛ مانند اعتقاد به وجود و وحدانیت خدا، اعتقاد به معاد، نبوت و نظیر آن. با نظر به همین نکته گفته، گفته می شود که عقاید، تحقیقی است، نه تقلیدی.

### **2.2. مؤلفه تجربی درونی**

مؤلفه دوم در تدین، تجربه درونی است. در تجربه درونی، عنصر عاطفه، بروز و ظهور چشمگیری دارد. تجربه ی درونی، حکایت از التهاب ها و هیجان های درونی در انسان دارد. شخصی که دیندار می شود، لازم است یک رشته هیجان های درونی را تجربه کند، که به طور غالب در ارتباط با مبدأ جهان یعنی خداوند، ظهور می کند. مفاهیمی مانند رجاء، خوف، توکل و دعا که در ادیان مختلف و در اسلام وجود دارد، ناظر به همین تجربیات درونی است.

اگر فردی نسبت به اعتقادات دینی خود، چه به لحاظ عصری و چه به لحاظ شخصی، روشن بین باشد؛ اما در طول دوره تدین خود، این حالت ها را تجربه نکند، او یا اساساً متدین نیست و یا این که در تدین او، کاستی وجود دارد. به عبارت دیگر، تجربه ی درونی، شرط لازمی برای تدین است.

### 3.2. مؤلفه التزام درونی

مؤلفه سوم در تدین، التزام درونی است. تفاوت التزام درونی با تجربه ی درونی، در این است که عنصر عاطفه و هیجان در تجربه ی درونی، حضور و بروز چشمگیری دارد؛ اما در التزام، عنصر انتخاب بارز است. التزام درونی، متضمن انتخاب نسبت به چیزی و پایبندی نسبت به آن است. یکی از لوازم متدین شدن، ظهور و بروز این بعد در درون انسان است؛ یعنی فرد باید نسبت به خداوند و آنچه خدا از او می خواهد، التزام درونی پیدا کند.

### 4.2. مؤلفه عمل

سرانجام، آخرین عنصر تدین، عمل است. فرد متدین کسی است که به مقتضای اعتقادات و ایمان خود اقدام به انجام اعمالی می کند. تکرار ((الذین آمنوا و عملوا)) در آیات فراوانی از قرآن، نشان می دهد که لازم است فرد متدین اعمال خاصی را انجام دهد. این اعمال، اعم از کردار عبادی، اخلاقی و اجتماعی است.

با توجه به این مفهوم، پایورزی به انجام اعمال، در تمام طول زندگی در دنیا آشکار می شود.

- 
١. نهج البلاغه ، كلمات قصار ، كلمه 359
  ٢. نحل / 97
  ٣. انعام / 93
  ٤. دهر / 3
  ٥. انعام / 164
  ٦. نحل / 25
  ٧. رعد / 28
  ٨. آل عمران / 135
  ٩. اعراف / 201
  ١٠. حشر / 18
  ١١. ق / 16
  ١٢. علق / 19
  ١٣. ذاريات / 56
  ١٤. غاشيه / 21
  ١٥. انسان / 29
  ١٦. احزاب / 31
  ١٧. آل عمران / 191
  ١٨. نور / 37
  ١٩. نهج البلاغه / خطبه 154
  ٢٠. نهج البلاغه / كلمات قصار ، كلمه 207
  ٢١. فرقان / 77
  ٢٢. مزمل / 8
  ٢٣. اسراء / 23
  ٢٤. مائده / 83
  ٢٥. انعام / 23
  ٢٦. انعام / 120
  ٢٧. اسراء / 84
  ٢٨. حجرات / 14